

دگرگونی حیات اجتماعی فرارود تحت سیاست روسی سازی (۱۸۶۴-۱۹۱۷)

سیده فهیمه ابراهیمی*

چکیده

حیات اجتماعی فرارودیان، طی سیر نزولی خود، در قرن ۱۹ میلادی/۱۳ قمری بار دیگر شاهد هجوم اقوامی بیگانه بود. نویسندگان در این نوشتار، ضمن بازسازی روایت حیات اجتماعی مسلمانان این سرزمین و با استفاده از پردازش داده‌ها و روش توصیفی، زمانی را مد نظر قرار می‌دهد که فرارود مستعمره روسیه شد و روس‌ها، با تغییر ترکیب قومی و جمعیتی، مسئول اداره هفت میلیون مسلمان شدند؛ این سلطه با اتخاذ سیاست «روسی سازی» پی گرفته شد.

سؤال اصلی تحقیق این است که «در نتیجه سیاست روسی سازی چه تغییراتی در حیات اجتماعی مسلمانان این سرزمین ایجاد شد؟» بررسی داده‌ها مؤید آن است که روس‌ها حین اجرای سیاست روسی سازی، که در پی نزدیک ساختن جامعه فرارود به فرهنگ و اجتماع روس‌ها بود، با تبدیل شدن به شهروندان و حاکمان جامعه اسلامی، شکل جدیدی از اجتماع استعمارزده را ایجاد کردند. حاصل پژوهش عمق بیشتری به پاسخ آغازین می‌بخشد و به این جمع بندی منتهی می‌شود که استعمارگران روس، با تغییر ترکیب قومی و نفوذ در تشکیلات دینی و قوانین مدنی و ایجاد شهرهای روسی، نوع نوینی از اجتماع استعمارزده را بنا نهادند.

کلیدواژه‌ها: روسیه، روسی سازی، فرارود، حیات اجتماعی مسلمانان، تغییر ترکیب قومی.

* دکترای تاریخ، دانشگاه تهران sfahimeebrahimi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱

۱. مقدمه

قرن ۱۶ میلادی / ۱۰ قمری آغاز دوران جدیدی در تاریخ فرارود است؛ تحولات سیاسی و اقتصادی سبب می‌شود این سرزمین، در همهٔ مرزهای خود، نوعی گسست با ایرانیان، هندیان، و تاتارها را تجربه کند. از این زمان اقوام فرارود، به واسطهٔ وجود همسایگان قدرت‌مند، مانعی در توسعهٔ برونی یافتند و دیگر نه قدرت لازم برای ایجاد یک امپراتوری بزرگ را داشتند و نه از تمرکز درونی لازم برای خلق فرهنگی ممتاز برخوردار بودند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۳-۱۴)؛ این‌گونه قفقاز و فرارود، که در گذشته قلب جهان اسلام بودند، به مناطقی حاشیه‌ای و بی‌اهمیت تبدیل شدند (بنگسین و براکس آپ، ۱۳۷۰: ۱۵۱). دوری مسافت و صعب‌العبور بودن این منطقه را منزوی کرد و حاکمانش را، که اکنون در یک قلمرو تجزیه‌شدهٔ متشکل از سه خان‌نشین حکومت می‌کردند، از دست‌اندازی و فشار قدرت‌های استعماری آسوده کرد. با این حال، تجزیهٔ سرزمینی و نبود قدرتی یک‌پارچه، در کنار رکود اقتصادی و به دنبال آن دگرگونی اجتماعی و فرهنگی، طمع کشور همسایه را برانگیخت و در ادامه سیاست سلطه بر مسلمانان تاتار، از طریق استپ شمال، به تدریج به مرزهای خانات سه‌گانه رسید.

علاوه بر توجیه تکراری عهد استعمار مبنی بر اعطای تمدن به ممالک وحشی، آنچه در نهایت با عنوان روسی‌سازی در میان مسلمانان فرارود به اجرا درآمد ترکیبی از چند نظریه بود؛ روس‌ها، با مجزاساختن تمدن خود از اروپا و آسیا، به شیوهٔ اروپا شروع به ساختن تاریخ برای ایجاد یک ملت بزرگ روسی کردند و اظهار داشتند که حکومت متمدن باید به ادیان مختلف (از جمله اسلام) اجازه دهد که درون مرزهایش حضور داشته باشند اما فرهنگ روسی و مسیحی باید وسیع‌ترین و پیش‌روترین عنصر این تمدن باشد؛ به همین سبب، در راستای تحقق این اندیشه، ناگزیر بودند مردم مناطقی را که به امپراتوری منضم می‌کردند، حداقل به لحاظ ملی، به اتباعی وفادار تبدیل کنند. به بیان دیگر آن‌ها می‌خواستند اگر مسلمانی در این قلمرو زندگی می‌کند حتماً، به لحاظ ملیت، خود را روس بدانند. در کنار این اندیشه‌ورزی، برخی نظریه‌پردازان روسی، با شعار «ایمان، تزار، میهن»، استراتژی تغییر مذهب اقوام را با هدف تسلط قومی بر بیگانه‌ها (مردم غیر اسلاو) در پیش گرفتند. مجموعهٔ این رویکردها سبب شد که سیاستی با عنوان روسی‌سازی و با هدف ادغام سرزمینی فرارود به امپراتوری، و در نهایت نزدیک‌سازی فرهنگی برای پرورش اتباعی وفادار به تزار (که در صورت امکان حتی در مذهب نیز با روس‌ها مشترک باشند)، اجرا شود. بدیهی است بخش درخور توجهی از این سیاست‌ورزی در توده‌های مردم تجلی یافت و این‌گونه حیات اجتماعی این گروه را تحت تأثیر قرار داد.

توجه به تغییرات حاصل از حضور اربابان جدید و سیاست‌ورزی آن‌ها پرسش پژوهش حاضر است. پیش از پرداختن به این تغییرات طبیعی است که تصویری از حیات اجتماعی این سامان، که در سیر نزولی شکوه خود به پایین‌ترین سطح در شاخص‌های مختلف حیات اجتماعی رسیده بود، ارائه شود؛ روایاتی که امروز از اجتماع قرن نوزدهم و بیستم فرارود بر جای مانده حاصل کوشش‌های چند اندیش‌مند تاجیک است که برخی از آن‌ها، هم‌چون صدرالدین عینی و احمد دانش و عبدالرئوف فطرت (که آثارشان نقطه ثقل پژوهش حاضر است)، دو دوره پیشاروسی و روسی را توأمان تصویر نموده‌اند. هدف از نگارش این آثار اعلام هشدار بود مبنی بر این‌که «اگر مسلمانان به اصلاح وضع موجود نپردازند، تصرف کامل سراسر فرارود قطعی است».

آن‌چه برای یافتن پاسخ مسئله تحقیق از منابع غربی به کار گرفته شده همسو با نظر مورخان مسلمان و تاجیک و در ضدیت با روس‌هاست و استفاده از آن‌ها فقط به سبب امکان بهره‌گیری آن‌ها از نسخی بوده که در مراکز پژوهشی فرارود موجود است. این پژوهش‌گران در سال‌های پس از استقلال به این سرزمین توجه ویژه‌ای نشان داده‌اند اما بیش‌تر این توجه معطوف به جنبش‌ها، به‌ویژه «نهضت جدیدیه»، بوده و حیات اجتماعی توده‌های مردم به طور خاص هرگز هدف محققان نبوده است. پژوهش‌گران در این تحقیق تلاش دارند تا با بهره‌گیری از اطلاعاتی که به طور پراکنده از دل این آثار قابل استخراج است، و با قرار دادن رویدادها و اخبار کوتاه در کنار هم با روش توصیفی، به بازسازی روند حیات اجتماعی مسلمانانی بپردازند که سال‌های سلطه حکومت بلشویکی دیواری آهنین به دور آن‌ها کشیده بود و فقط پس از استقلال امکان مطالعه روی آن‌ها میسر شده است. پاسخ آغازینی که در مقام فرضیه و در جریان پژوهش آن را بررسی می‌کنیم این است که «روس‌ها در راستای اجرای سیاست روسی‌سازی، که در پی نزدیک ساختن جامعه فرارود به فرهنگ و اجتماع روس‌ها بود، با تبدیل شدن به شهروندان و حاکمان جامعه اسلامی شکل جدیدی از اجتماع استعمارزده را ایجاد کردند».

۲. جامعه فرارود در دوره پیشاروسی

۱.۲ جغرافیا و ساختار قومی

در باب مرزهای دقیق سرزمین فرارود همواره اختلاف نظر وجود داشته است، اما معمولاً آن را منطقه‌ای شامل کشورهای امروزی ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان،

قزاقستان، و قرقیزستان می‌دانند. با این حال، اغلب، سرزمین‌های دیگری چون افغانستان، شمال شرق ایران، مغولستان، کشمیر، شمال و غرب پاکستان، و گاه سین‌کیانگ (ترکستان شرقی قدیم) در غرب چین و جنوب سیبری در روسیه را نیز جزء آن به حساب می‌آورند. در باستان و از آغاز تاریخ، این سرزمین از پنج سرزمین مرگیانا (مرو)، باختر (باکتریا)، سغد، خوارزم، و سکاستان تشکیل شده بود که مردمان‌شان ایرانی‌تبار بودند و به زبان‌های ایرانی میانه سخن می‌گفتند؛ این سرزمین‌ها در دوران باستان به‌مرور بخشی از شاهنشاهی ایران شدند. میراث فرهنگی این سرزمین به شکل پیچیده‌ای از ترکیب نژادها، زبان‌ها، و فرهنگ‌های مختلف حاصل شده است. طی قرن‌ها، ایرانیان اصیل، که در اکثریت بودند، توسط گروه‌های مهاجم مختلف از این منطقه بیرون یا جابه‌جا شدند. دو گروه قومی مهم دیگر اخلاف فاتحان ترک از استپ اوراسیا یعنی ترکمن‌ها و ازبک‌ها بودند (Becker, 2004: 5).

مردم این سرزمین به سه گروه اصلی تقسیم می‌شدند:

۱. یک‌جانشین تاجیک که در بخارای شرقی، پامیر، و شهرهای بخارا و سمرقند ساکن بودند؛

۲. یک‌جانشین ترک‌زبان که با عنوان «سارت» شناخته می‌شدند؛

۳. گروه سوم ترک‌های چادرنشین بودند که به دو بخش قزاق‌های استپ شمالی و قرقیزهای کوهستان، یا قره قرقیز، دشت فرغانه و قبایل ترکمن بیابان‌های ماورای خزر تقسیم می‌شدند.

این گروه‌ها بیش‌تر بر مبنای طریق زندگی‌شان (کوچی، نیمه‌کوچی و یک‌جانشینی) از یکدیگر تفکیک می‌شدند (Morrison, 2008: 42).

دره غنی و ثروت‌مند زرافشان، که شهرهای تاریخی بخارا و سمرقند در آن‌جا داشتند، قلب امارت بخارا بود و جمعیتی در حدود ۲/۵ میلیون نفر را در خود جای داده بود (ریوکین، ۱۳۶۶: ۲۰). از مجموع این تعداد ۶۵ درصد ساکن، ۲۰ درصد نیمه‌چادرنشین، ۱۵ درصد چادرنشین، و بین ۱۰ تا ۱۴ درصد این جمعیت شهری بودند و یک‌پارچگی قومی آن نیز بسیار اندک بود. خان‌نشین «خوقند» وسعتی بیش از بخارا و خیوه داشت و از آن دو نیز پرجمعیت‌تر بود. دره فرغانه، حاصل‌خیزترین نقطه این خان‌نشین، حدود ۱۳۲ هزار نفر جمعیت ساکن و ۶۰ هزار نفر بادیه‌نشین داشت (کنساریف، ۱۳۸۰: ۳۴). ساکنان این سرزمین را ازبک‌ها، کازاخ‌ها، قرقیزها، و قپچاق‌ها تشکیل می‌دادند که دائماً در حال نزاع بودند. تفاوت اساسی میان خانات خوقند و بخارا در تعداد بیش‌تر کوچ‌روان خوقندی بود.

جمعیت خیوه در حدود ۷۵۰ هزار نفر بود که متشکل از اقوام قراقلایق، ترکمن، کازاخ، و ازبک بودند (وامبری، ۱۳۸۰: ۴۴۷). عشایر ترکمن، که در سرزمین‌های واقع میان دریای خزر و رود آمو سکنا داشتند، و کازاخ‌های استپ‌های شمالی ساکن در این منطقه فقط گاه‌به‌گاه قدرت خان‌ها را به رسمیت می‌شناختند و واحدهای قبیله‌ای توسط قزاق‌های نیمه‌کوچ‌رو، کوچ‌رو، قره‌قالپاق، و ترکمن محاصره شده بودند؛ ۷۲ درصد ساکن، ۲۲ درصد نیمه‌کوچ‌رو و ۶ درصد کوچ‌رو بودند و فقط ۵ درصد در شهرها زندگی می‌کردند (Becker, 2004: 7). علاوه بر این ترکیب، اقلیتی از قرقیزها، کازاخ‌ها، قپچاق‌ها، عرب‌ها، مروزی‌ها، ایرانی‌ها، هندوها، و یهودی‌ها نیز در این سرزمین سکونت داشتند (وامبری، ۱۳۸۰: ۳۵۹). این گروه‌ها همچون آب رودخانه‌های فرارود در این سرزمین جاری شدند و چون مخرجی نیافتند در آن ماندگار شدند. ساکنان منطقه مشکلی همیشگی در باب جذب امواج متوالی مهاجمان و پذیرش یا ردّ بدعت‌های فرهنگی داشته‌اند. خانیکوف روسی، که در سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۲ میلادی / ۱۲۵۷ تا ۱۲۵۸ قمری به بخارا سفر کرده است، می‌گوید:

در این جا ۲۸ گروه مهم قبیله‌ای وجود دارند. برخی از قبایل ازبک که هنوز کوچی بوده‌اند، مثل قنغرات یا منغیت، بین قرشی و شهر سبز و اطراف قرشی در کوچ بوده و برخی از آن‌ها در قرشی ساکن شده‌اند (Geiss, 2005: 136).

۲.۲ حیات اجتماعی

جدای از حیات کوچی این سرزمین، که از گستردگی قابل توجهی برخوردار بود، شهرهای آن نیز شلوغ و پرجمعیت و دارای خیابان‌های باریک، ارگ، بازار، چند مسجد و مدرسه، و صدها یا شاید هزاران خانه با سقف مسطح بودند. تفاوت این شهرها با روستاها فقط در میزان جمعیت آن‌ها بود؛ حیات اقتصادی روستایی حول مفهوم فئودالیسم معنا می‌یافت و دهقانان بی‌زمین عمر خود را در راه خدمت به منافع بای‌ها^۱ سپری می‌کردند. معمول چنین بود که بسیاری از صاحب‌منصبان از مالیات معاف بودند و به هر کدام چند خانواده دهقانی عطا می‌شد که با آن‌ها هر گونه دوست داشتند رفتار می‌کردند. نمونه‌ای از این بی‌عدالتی ماجرای مالیات ستاندن از این بیچارگان است؛ رعایای فرارود حداقل در سال هشت‌بار به مقدار زیاد (حتی تا ۴۰ درصد هم گفته شده است) مالیات می‌پرداختند (غفوروف، ۱۹۹۷: ۹۳۵). معمول چنین بود که امیر و بیگ‌ها، علاوه بر مالیات‌هایی که شریعت واجب کرده بود، انواع گوناگونی از مالیات را چاشنی حیات فقیرانه فرارودیان می‌کردند. در شهرها، به غیر از دست‌اندرکاران امور دینی،

عموم مردم به صنایع رایج در شهر هم‌چون بافندگی و دوزندگی اشتغال داشتند. البته میزان کسب درآمد در شهرها تفاوتی با روستاها نداشت و فقط به قدر گذران زندگی بود. هر که اظهار نارضایتی می‌کرد، یا اندکی از عُمال و ایادی امیر اطاعت نمی‌کرد، مجازات می‌شد. گاه این افراد، در ازای دادن مبلغ زیادی رشوه به حاکم، از زندان آزاد می‌شدند ولی اکثر افراد فقیر تمام عمر خود را در محبس به سر می‌بردند. در شهرهای امارت بخارا شکل مجازات این‌گونه بود که گناه‌کاران را در روزهای بازار پیش نظر عموم مجازات می‌کردند (همان: ۱۰۳۴). علاوه بر این مشکلات ساختاری و اجتماعی، جنگ‌های بین امارات بخارا و خان‌نشین خوقند نیز باعث خرابی فراوان در این سرزمین گردید؛ مثلاً خان‌نشین خوقند، در نیمه اول قرن نوزدهم، پانزده مرتبه برای تسلط بر «اوراتپه» با امارت بخارا جنگید.^۲ طبیعی است که در این درگیری مداوم مجالی برای توجه به نیازهای اجتماع باقی نمی‌ماند.

در مطالعه تاریخ حیات اجتماعی این سرزمین کم‌تر دیده می‌شود که حکومت برای نیاز کشور یا مردمش هزینه‌ای کرده باشد؛ مالاریا، وبا، تب تیفوئید، و بیماری‌های عفونی دیگر، به علت منابع آب آلوده، در بخارا بسیار شایع بود و پایتخت به بیماری بدی به نام «رشته» مشهور بود که بسیاری، حتی امیر عبدالاحد (۱۸۷۵-۱۹۰۸ م/ ۱۲۹۲-۱۳۲۸ ق)، به آن گرفتار می‌شدند (عینی، ۱۳۶۲: ۷۳۶). عبدالرئوف فطرت، اندیش‌مند تاجیک، در این باره می‌گوید:

هرساله هزاران تن از افراد ملتمان در نتیجه صدمه بیماری‌های گوناگون نابود می‌شوند. برکت نسل در میان نمانده است، چگونه به حال ما نباید گریست که هر قزاقی عدد شتران خویش را می‌داند و هر چوپانی از شمار گوسفندان خود خبر دارد اما حکومت ما عدد رعایای خودش را نمی‌داند. بنابراین عده کسانی که هرساله به علت غیر طبیعی ضایع می‌شوند بر ما پوشیده می‌ماند (Фитрати, 2011: 74, 78).

از مهم‌ترین مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه فراورد «دین» است. پیوند میان اهالی شهر و علما به گونه‌ای بود که گویی این قشر به جزئی ذاتی از جامعه تبدیل گشته بودند و بدون آن‌ها حیاتی برای اجتماع تصور نمی‌شد؛ به واسطه تربیت همین علما مردم اندکی سواد می‌آموختند و مواظ و نصایح آن‌ها از کودکی سبب می‌شد که حقیقت مذهب سنی و تنفر از مذهب غیر در جان آن‌ها ریشه بدواند. شبکه علما، در بسیاری موارد، برخی سنت‌های ناپسند و عادات مضر را در جامعه رواج می‌دادند و در تقویت این روحیه به یکدیگر مدد می‌رساندند؛ این عقاید خرافی، که عده زیادی از مردم به آن باور داشتند،

هم‌چون مانعی استوار در راه تغییر و رشد جامعه عمل می‌کردند. صدرالدین عینی در باب این ویژگی خلق می‌گوید: «اهالی بخارا، در نتیجه تربیت و آب و هوای فاسد این شهر، به گونه‌ای شدند که هر کاری عموم می‌کردند آن‌ها نیز بدون آگاهی به همان عمل می‌کردند» (عینی، ۱۳۸۱: ۹۵).

در مناطق کوچی پدیده‌ای به نام «اسلام طریقتی» شکل متفاوتی از حیات اجتماعی را به تصویر می‌کشید و میزان نفوذ رهبران صوفی در میان سه شکل زندگی (کوچی، نیمه‌کوچی، و یک‌جانشینی) با یکدیگر بسیار متفاوت بود. در مقایسه میان جوامع شهری و روستایی ظاهراً تعصب نسبت به تصوف در روستاییان بیش‌تر از شهریان بوده است (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۵۶۰-۵۶۱) و اکثر بزرگسالان راهبری روحانی (پیر) داشته‌اند. با این همه، آگاهی تعلیمی دربارهٔ اندیشه‌های صوفیه، به رغم علاقهٔ وافر و تعصب کوچ‌روان نسبت به تصوف و شیوخ صوفیه، در میان آنان رواج نداشته و بیش‌تر معتقدات آن‌ها آمیخته با عناصر شمنی بوده است؛ آن‌ها مسجد نداشتند و زنان‌شان پوشش اسلامی متعارف در منطقه را رعایت نمی‌کردند، در عوض، خواستار پیروی از شریعت و حاکم کردن احکام فقهی و سیستم قانون «عرفی» خود بودند (Mckenzie, 1967: 266).

تلاش جامعهٔ عالمان فرارود، اعم از علمای فقه‌ای و طریقتی به‌مثابهٔ نمایندگان دین، در اعمال نفوذ بر مردم، و تلقین روحیهٔ تسلیم در برابر علما، به‌تدریج به تقویت روحیهٔ مشیت‌گرایی در میان توده‌ها انجامید. مطالعهٔ تاریخ میانهٔ قرن نوزدهم این سرزمین ما را با تجلی این روحیه در بسیاری از رخدادها، در حیات اجتماعی مردم، مواجه می‌سازد. نمونه‌ای از این حوادث را می‌توان در درمان بیماری‌های گوناگون، که بخارای این زمان از آن رنج می‌کشید، دید؛ در پی بیماری «رشته»، که تعداد زیادی از مردم شهر را گرفتار کرده بود، بسیاری از مردم، که به تقدیر تغییرناپذیر معتقد بودند، علت را آلودگی آب بخارا نمی‌دانستند و معتقد بودند «اگر خدا به کسی عذاب کشیدن از بیماری رشته را مقدر کرده باشد، به این درد بی‌دوا گرفتار می‌شود و گرنه، نه». مردم در این رویدادها به نزد دعاخوانان می‌رفتند و آن‌ها نیز این محنت‌کشان را تاراج می‌کردند (عینی، ۱۳۶۲: ۷۳۶).

شرایط عمومی این سرزمین برای اقلیتی اندیش‌مند، که از شکوه و عظمت دیرین آن آگاه بودند، الم‌آور و باعث تأسف بود. در همین دوران بود که این سرزمین نظر دولت‌های دیگر را جلب کرد و نمایندگان ملل مختلف، با مقاصد گوناگون، عازم آن دیار شدند یا در آن سکونت کردند. حکومت تزاری نیز، از میان روس‌ها و اقوامی که از نظر دین و آیین و فرهنگ به تاجیکان نزدیک بودند، گماشته‌هایی را در کسوت سیاح،

تاجر، و طبیب برای کسب معلومات به این سرزمین می‌فرستاد. درنهایت، جبر تاریخ و غفلت ملت و ظلم حکومت سرنوشت ناگزیر این مردم را رقم زد و بر فرهنگ و ملیت و استقلال‌شان خط بطلان کشید و به‌راستی اگر عاقبت‌شان جز این بود، عجیب بود (همان: ۹-۱۰).

۳. روس‌ها حاکمان و شهروندان جدید فرارود

پس از ورود سربازان روسی به قلمرو فرارود و محاصرهٔ تاشکند، مردان متنفذ و علما و افراد برجستهٔ محلی در مساجد و مکان‌های عمومی جمع شدند تا دربارهٔ چگونگی واکنش به حضور غیرمنتظرهٔ نیروهای نصارا تصمیم بگیرند. در ادامه، نمایندگان روس نیز، که پیش‌روی‌های اخیر آن‌ها را مسئول ادارهٔ جمعیتی بالغ بر هفت میلیون مسلمان کرده بود، در صحنه حاضر شدند؛ مصوب شد که در مناطق جدید قدرت نظامی و مدنی یک‌پارچه گردد، کل قدرت در دست مقامات نظامی باشد، و حداقل دخالت در زندگی مردم صورت بگیرد. درنهایت، قرار شد سیاست فوق به طور مساوی در آداب و رسوم محلی، کشاورزی، مسائل قضایی، فرهنگی، و روابط اجتماعی اجرا شود (Allworth, 1967: 152). حکمران کل، که اهالی ترکستان وی را «یارم پادشاه» یعنی نیم‌پادشاه می‌نامیدند (موزر، ۱۳۵۶: ۹)، در تاشکند اعلام کرد که رژیم تزاری مدافع سنت است و حاکمان بومی را که از روی حرص قوانین اسلامی را زیر پا بگذارند، و مالیات‌های غیر قانونی بر مردم تحمیل کنند، تنبیه می‌کند. او در نخستین سخنانش کلامش را این گونه آغاز کرد:

به سخنان من توجه کنید که وزانتی دارد زیرا توسط رهبر شما، که نمایندهٔ حکومت روسیه در این سرزمین است، بیان می‌شود و همان طور که می‌دانید آن قدر قدرت دارد که بدون توجه به خواست شما آن‌ها را عملی کند (Allworth, 1967: 50-51).

وی در ادامه می‌افزاید:

خان‌نشین ملغی شده و سرنوشت شما به دست خودتان است. اگر به حکومت کمک کنید، خوش خواهید بود، اما اگر با نظرات حکومت مقابله کنید، مقامات نیز باشند با شما برخورد خواهند کرد. من خیرخواه شما هستم و به شما توصیه می‌کنم که یک فداکاری عاشقانه و بی‌حساب را برای حاکمان بزرگ خود (روس‌ها)، که هرگز توجه به شما را فراموش نمی‌کنند، برگزینید. این عشق شما را هدایت می‌کند، به گونه‌ای که شاید، به خاطر همان، لایق محبتی از جانب تزار خوب ما شوید (Allworth, 1967: 50-51).

۴. اعمال سیاست روسی سازی

۱.۴ تغییر حدود قومی و دخالت در تشکیلات دینی

پس از آرام شدن ظاهری اوضاع، و شکل گیری جغرافیای سیاسی جدید^۳، تعیین حدود اداری فرارود از مسائل بسیار مهم و تأثیرگذار در حیات اجتماعی مردم بود؛ مقامات روسی، به منظور جلوگیری از ایجاد هم‌بستگی و تشکیل نهادهای قومی، مرزها را از درون خاک گروه‌های قومی گذراندند؛ مثلاً مناطق روشن، و خان، و شغنان را که در پامیر غربی قرار داشت، بدون توجه به اعتراض سخت اهالی محلی، تحت سلطه امیر بخارا قرار دادند (غفوروف، ۱۹۹۷: ۱۰۲). اقدام دیگر روس‌ها در این حوزه بحث ساکن کردن کوچ‌روها بود؛ دره فرغانه و روستاهای آن مسکن قبایل اغلب قره‌قالپاق بود که با تشویق مقامات روسی ساکن و به تدریج به روستاییان یک‌جانشین بدل شدند (Geiss, 2005: 213). در کنار این سیاست، کوچ‌نشینان در دست‌رسی به علمای طریقتی با محدودیت مواجه شدند؛ زیرا حکومت این فرقه‌ها را زیان‌بار تشخیص داد و با بعضی از آن‌ها بر اساس قانون «ضد گدایان دوره‌گرد روسیه» برخورد کرد. به موجب قوانین جدید علمای صوفی حق نداشتند که بی اجازه حکومت، حتی برای مدتی کوتاه، از یک منطقه به منطقه دیگر روند (Кушматов, 1990: 47-49).

درواقع، هدف این بود که مردم علمای دین، اعم از فقیه و صوفی، را رهبر خود ندانند. به همین سبب در گام نخست، با یک‌جانشین کردن کوچ‌روها، آن‌ها را از رهبران صوفی جدا و سپس، با ایجاد ممانعت در برابر سفر علما، یک‌جانشینان را از علمای فقه‌ای محروم کردند (Geiss, 2005: 211).

به تدریج، و با اوج‌گیری شورش‌های مردمی، کارگزاران روسی موظف شدند تا «مردم محلی»، «عرف و عادات»، و از همه مهم‌تر «دین و اعتقاد» آن‌ها را بشناسند؛ فرماندار نظامی در دستور خود تأکید کرده بود که بسیاری از کارمندان اسلام را درست درک نمی‌کنند و نمی‌دانند که این دین چه نقشی در کنش مردم محلی دارد. بی‌شک آگاهی نداشتن از این امور، در تعامل با مسلمانان، موجب خطاهای بزرگ می‌شود. وظیفه کارمندان روسی این بود که آثار ترجمه‌شده درباره قرآن را مطالعه کنند و سیاست خود را به واسطه تشکیلات دینی میان مسلمانان به اجرا درآورند (Кушматов, 1990: 99-101). مثلاً وزارت آموزش از سال ۱۸۷۶ میلادی/۱۲۹۳ قمری کنترل خود در منطقه را از طریق دخالت در مدارس دینی آغاز کرد. در سال ۱۸۷۹ میلادی/۱۲۹۶ قمری دو دبیرستان، یکی برای پسران و دیگری برای

دخترها، در تاشکند تأسیس شد. اگرچه برنامه‌های مدارس مسلمانان ضعیف و از لحاظ کیفی پایین بود اما، به سبب پیوستگی با دین، مورد احترام بومیان بود؛ آن‌ها هیچ اعتقادی به فواید یادگیری و خواندن و نوشتن زبان نامسلمانان نداشتند لذا مشتاق آن نبودند که فرزندان خود را به مدارس روسی بفرستند، بنابراین برخی از کودکان به‌اجبار از خانواده‌ها گرفته می‌شدند. در افتتاحیه یکی از این مدارس، بچه‌هایی که صبح زود با لباس مرتب نزد فرماندار جمع شده بودند، لبانشان پی‌رنگ شده بود و از ترس می‌لرزیدند. رئیس منطقه، به علت ترس از فرار بچه‌ها، در درب مدارس مأمور گذاشته بود؛ روی پشت‌بام خانه‌های نزدیک مدرسه زنان محلی بسیاری شاهد مراسم افتتاحیه بودند و با صدای بلند، گویی که بر سر مرده‌ای ایستاده‌اند، می‌گریستند (Khalid, 2003: 157-158). در ظاهر بومیان می‌گفتند که نمی‌دانند چگونه از حکومت و مقامات محلی برای توجه بی‌وقفه به آن‌ها و فرزندان‌شان تشکر کنند، اما درواقع نمی‌توانستند درک کنند که چرا مدرسه جدید افتتاح شده است (Morrison, 2008: 68-69). فرماندار نظامی ترکستان معتقد بود این مدارس بهترین وسیله برای حمایت از زبان و هویت روسی در میان بومیان است (Kaushik, 1970: 75).

«اوقاف» حوزه دیگری بود که اعمال سیاست و ایجاد دگرگونی در آن حیات اجتماعی توده‌های مردم را درگیر کرده بود؛ معمولاً توده‌های مردم روی زمین‌های وقف، که از آن پیشوایان دین بود، کار می‌کردند و قوت لایموتی به دست می‌آوردند. متولیان برای زمین و آب متعلق به آن به صورت جداگانه از دهقانان زکات می‌گرفتند (Кушматов, 1990: 67-68). مردم شهرها نیز از مکان‌های وقف‌دار هم‌چون مساجد، مدارس، یا طهارت‌خانه‌ها بهره بسیار اندکی داشتند. سلطه مسیحیان این گمان را، به‌ویژه در روستاها، به وجود آورد که اربابان جدید با تصاحب زمین‌های وقفی روزی آن‌ها را قطع خواهند کرد. این شرایط سبب شد تا روس‌ها در ابتدا قول دهند که قداست اوقاف را ارج می‌نهند اما، در ادامه، برای تنظیم مسائل مربوط به زمین‌های وقف اداره متمرکز تشکیل دادند. از آن‌جا که هدف کاهش قدرت اقتصادی پیشوایان دین بود، تلاش شد تا در ظاهر رضایت توده‌های مردم جلب شود، لذا زمین‌های مسکونی وقف، که حکومت آن‌ها را تأیید می‌کرد، در اختیار مردم روستاها باقی می‌ماندند. از سال ۱۸۷۳ میلادی / ۱۲۹۰ قمری، که بحث زمین خصوصی مطرح شد، وقف را جزء زمین خصوصی اعلام کردند و آن‌ها را برای استفاده دائم به دهقانان دادند و مالیات آن‌ها را هم به شکل مال و پول به خزانه حکومت تزاری وارد کردند (Кушматов, 1990: 124-126). پس از این مرحله سیاست اصلاح ارضی آغاز شد که در آن مالکیت نهایی از آن تزار بود (Morrison, 2008: 107-112)؛ در

لایحه‌ای بیان شد که تمام زمین در فرمانداری کل ترکستان از آن دولت است و به اهالی برای استفاده داده می‌شود، از این رو عواید مالیات نیز از طریق رهبران محلی به مأموران روسی داده می‌شد. پس از آن در سال ۱۸۷۳ میلادی / ۱۲۹۰ قمری تغییری در لایحه ایجاد شد و بحث زمین خصوصی را هم مطرح کردند (Кушматов, 1990: 120-124).

تا سال ۱۹۱۳ میلادی / ۱۳۳۱ قمری حدود ۹۰ درصد از زمین‌های آبی مناطق اشغالی تحت تملک مالکان کوچک قرار گرفت. این افراد برای خرید ابزار، گاو، و بذر به پول نیاز داشتند و، به علت نداشتن سرمایه کافی، در برابر تحولات بازار جهانی بسیار آسیب‌پذیر بودند. در نتیجه، بسیاری از آن‌ها مقروض شدند و زمین‌های خود را از دست دادند. صدرالدین عینی می‌گوید: «باغ، زمین، و خانه‌هایمان اغلب در گرو بدهی به بانک‌های روسیه از دست رفت. بناهای باشکوه مال ارامنه، یهود، و روس‌های سرمایه‌دار گردید» (عینی، ۱۹۶۳: ۱۱/۱۳). در سال ۱۹۱۰ میلادی / ۱۳۲۸ قمری قانونی تصویب شد که همه زمین‌های ایالت‌های سمرقند و سیردریا و فرغانه، که فرمانداری کل مازاد نیاز مردم کوچ‌رو تشخیص داده بود، تحت کنترل اداره کل سازمان زمین و کشاورزی قرار گیرد و بین ساکنان روسی تقسیم شود (Хотамов, 2000: 51).

سومین نهادی که سیاست‌ورزی روس‌ها در آن‌ها حیات اجتماعی را دگرگون ساخت «محاكم شرع» بود؛ در سال‌های نخست روال بر این بود که، به رغم ایجاد محاکم روسی، مردم عادی هم‌چنان به محاکم سنتی مراجعه می‌کردند و آن‌ها نیز از روی شریعت اسلامی حکم می‌دادند (اسکرین، ۱۳۸۹: ۱۸۱). اما در سیستم جدید، علاوه بر تغییر مجازات‌ها، منصب رئیس، که اجرای احکام شرع را میان مردم به دقت نظارت می‌کرد، منحل شد و یک نیروی پلیس برای اجرای احکام جدید منصوب گردید (Crews, 2009: 69). عبدالرئوف فطرت روایت می‌کند که این فرد، چهار ساعت پس از غروب، دروازه شهر را می‌بست و به مسلمانان اجازه ورود به شهر را نمی‌داد. البته مسیحیان و یهودیان و حتی حیوانات آنان از این قانون مستثنی بودند (فطرت، ۱۳۹۰: ۶).

کارگزاران حکومت تزاری در این مناطق، به رغم محدود کردن تعداد قضات، به مردم این حق را دادند که به دادگاه‌های روسی مراجعه کنند ولی بومیان چیزی از سیستم حکومتی روس‌ها نمی‌فهمیدند. در سال ۱۸۷۹ میلادی / ۱۲۹۶ قمری ساکنان اندیجان شکایت کردند که قضات بومی منتخب روس‌ها بر آن‌ها بی‌عدالتی روا می‌دارند (Crews, 2009: 267). در سال ۱۸۹۹ میلادی / ۱۳۱۷ قمری فرماندار کل تکلیف می‌کند که حقوق حل کردن مرافعه‌های خانوادگی و نکاح نیز، که تاکنون در دست قضات شرع بود،

به روس‌ها واگذار شود؛ حکومت روسیه در مسائل روزمره دینی، با انجام انتصاب‌ها و نفوذ در احکام دادگاه، به شریکی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده بود (Crews, 2009: 282). در ۱۸۸۶ میلادی/۱۳۰۳ قمری، حق قضایی اتباع روسی بخارا به طور کامل به نمایندگی سیاسی روسیه واگذار شد، ولی جرائم مرتکب‌شده توسط بخارایی‌ها علیه روس‌ها یا اختلافات داخلی و مدنی میان آن‌ها در حوزه قضایی محاکم بخارایی بود. از سال ۱۸۹۳ میلادی/۱۳۱۱ قمری این قانون تغییر کرد و این موارد نیز از حوزه قضایی بخارا خارج و به محاکم روسی واگذار شد (Becker, 2004: 112-114). اوضاع چنان بود که حتی اگر یک شهروند روس با سند جعلی علیه یک شهروند بخارا اقامه دعوا می‌کرد حکومت بخارا حق محاکمه وی را نداشت (عینی، ۱۹۶۲: ۷/۱۲۳-۱۲۷).

۲.۴ جزایر روسی در شهرها، اقدامی برای تغییر ساختار اجتماعی

مهم‌ترین سیاستی که بیش از هر چیز حیات اجتماعی مسلمانان را در هم ریخت ایجاد بافت دوگانه روسی - بومی در فرارود بود؛ پس از آن‌که ساخت راه‌آهن تاشکند - اورنبورگ در سال ۱۹۰۶ میلادی/۱۳۲۴ قمری به پایان رسید، راه برای مهاجرت کارگران و کارکنان روسی باز شد و در سال ۱۸۹۶ میلادی/۱۳۱۴ قمری اداره اسکان، در پاسخ به نیاز پروژه راه‌آهن سیبری که بسیاری از مهاجران را به منطقه آورد، شکل گرفت (Хотамов, 2000: 45). سیاست فوق سبب شد تا شهرهای مناطق اشغالی به سرعت ویژگی‌های شهرهای مهاجرنشین را به خود بگیرد و به دو بخش جدید اروپایی و کهنه بومی تقسیم شود، زیرا تعداد دهقان‌هایی که به این منطقه جدید مهاجرت کردند به نسبت عناصر شهری روسی و دیگر اروپاییان ناچیز بود. میرزا سراج حکیم از روشن‌فکران فرارودی آن زمان روایت می‌کند که روس‌ها، هنگامی که از روسیه آمدند، همه فقیر بودند اما اکنون همه آن‌ها ممتول شده و عمارت‌های خوب ساخته‌اند، انبارهایشان پر از غله است، مال و حشم هم گله‌گله و رمه‌ورمه دارند، و هر ساله غله بسیاری می‌فروشند (میرزا سراج: ۱۳۶۹: ۴۹). در مناطق روستایی نیز روس‌ها مناطق مسکونی ایجاد کردند و به تدریج روی چراگاه‌های قدیمی، که منابع آب کافی داشت، چنگ انداختند. تأسیس اداره اسکان در سال ۱۸۹۶ میلادی/۱۳۱۴ قمری سبب شد که اراضی مناسبی تهیه و برای استقرار روس‌ها آماده شود. با چنین حمایت‌هایی هر سال هزاران نفر مهاجر از اورال می‌گذشتند که تعداد آن‌ها در سال ۱۹۰۸ میلادی/۱۳۲۶ قمری به حد نصاب ۶۶۵ هزار نفر رسید (گلمرآزاده، ۱۳۸۶: ۲۷). تا

زمان جنگ جهانی اول، که به این مهاجرت پایان داد، سیل خروشان مهاجران در بسیاری از نقاط ترکیب قومی و شیوه زندگی آن سامان را دگرگون کرد (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۱۵). این گونه زمین های کشاورزی و چراگاه های مردم محلی، در نتیجه افزایش پی در پی محله های روس نشین، محدود شد. دهقانان کشاورز مسیحی، بر خلاف مسلمانان، در قلمرو فرمانداری کل حق داشتند که از حکومت زمین بگیرند. روستاهای دارای مزارع حاصل خیز همه ساله قطعه قطعه به مهاجران روس تعلق می گرفت و علت آن بود که آنها نصرانی و مردم بومی مسلمان بودند (گلمرادزاده، ۱۳۸۶). در فصل تابستان در برخی نواحی کشور نارسایی آب برای کارهای آبیاری احساس شد. مشکل مربوط به آب در این مناطق اغلب به نفع روس ها حل می شد. برای شرح این اوضاع نمونه کانال میرزاچول (که از سیردریا وارد روستای روس نشین می شد) به نظر گویا می رسد؛ در فرایند احداث این کانال هزاران دهقان خجندی کار کرده بودند اما یک قطره آب هم به استفاده مردم بومی نرسید؛ این کانال فقط زمین های اربابان روس و ثروتمندان محلی را آبیاری می کرد (Рачаѡов, 1959: 227).

با رشد جمعیت اسلاو در شهرها، و در نزدیکی مراکز اصلی شهر، افزایش مشکلات مربوط به بهداشت عمومی نیز سبب اختلاف با ساکنان شهری شد؛ بازرسی قرنطینه ها و تأسیسات بهداشتی موجب شورش ها و اعتراض های دوره ای می شد و مأموران نظامی، و پس از آن پزشکان داخلی، منبع شیوع را شبکه های کانال ها، خیابان های باریک، فضاهای پوشیده متراکم، و قبرستان مسلمانان، که در داخل شهر قرار داشت، می دانستند. فراخوان های نهادهای دولتی برای بستن یا بردن این قبرستان ها به بیرون از شهرهای بومی با ایجاد شهرهای روسی در منطقه مجاور همراه بود. جدی ترین اختلاف در سال ۱۸۹۲ میلادی/ ۱۳۰۹ قمری اتفاق افتاد؛ در آن زمان شیوع بیماری وبا در تاشکند به بحران تبدیل شد و در نهایت بیش از صد مسلمان کشته شدند (Crews, 2009: 275-276).

روس ها به علل مختلف از زیست مشترک با مسلمانان پرهیز می کردند و بومیان را شهروند امپراتوری نمی دانستند؛ از این رو، بومیان مشمول خدمت نظام نمی شدند^۵ اما اجازه داشتند وارد شهرهای روس ها شوند، شهرهایی که جزایر کوچک فرهنگ مسیحی و روسی بودند. این گونه روس ها می توانستند فرهنگ مسیحی را با عناصر متمدن جامعه غربی زینت دهند و به مسلمانان عرضه کنند. در نتیجه این سیاست تعدادی از مسلمانان در این بخش های جدید ساکن شدند؛ بر مبنای گزارش ها در سال ۱۹۱۳ میلادی/ ۱۳۳۱ قمری یک سوم جمعیت در بخش اروپایی تاشکند مسلمان بودند و شانزده مسجد در بخش

اروپایی موجود بود (گلمراده، ۱۳۸۶: ۲۷). مسلمانان گرچه کلیسا را بت‌خانه می‌نامیدند اما با احترام با آن برخورد می‌کردند و از این‌که تعداد کمی از روس‌ها به طور منظم در کلیسا حضور می‌یافتند متعجب بودند (Schuyler, 1966: 41). ساکنان روسی پنج سال اول از معافیت مالیاتی برخوردار بودند و حکومت باید برای هر صد خانوار یک کلیسا و یک مدرسه ایجاد می‌کرد. قانون‌های دیگری هم برای محدود کردن بومی‌ها و زمین‌هایی که تصاحب کرده‌اند و هم چنین بحث استفاده از آب تصویب شد.^۶

ساختمان‌های مهم شهر روسی به این قرار بودند: کلوپ افسران، کلیسای چوبی با گنبد‌های آبی و ستاره‌های طلایی، و خانه‌ای یک‌طبقه که محل اقامت فرماندار بود (Morrison, 2008: 26-28). فرماندار روسی، با هدف بالا بردن جایگاه روس‌ها در چشم بومیان، ظاهر سکونت‌گاه روس‌ها را به گونه‌ای طراحی کرد که قدرت و ماندگاری را تداعی کند.^۷ خیابان‌های وسیع، چراغ‌های برقی، خانه‌هایی به سبک اروپایی، مدارس و کلیسای ارتدوکس، بیمارخانه، اداره پست، تلگراف، و مؤسسات تجاری و صنعتی در کنار موزه‌ها، کتاب‌خانه‌ها، روزنامه‌ها، رصدخانه‌ها، و دیگر مؤسسات سبب شد تا مناطق اشغالی به صورت الگویی برای تجدد روسی در فرارود درآید (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۸: ۱۰-۱۱).

گرچه مناطق مسکونی روس‌ها از مسلمانان جدا بود، اما ارتباط میان دو منطقه قطع نبود و چنان‌که پیش‌تر گفته شد یک‌سوم از جمعیت منطقه روس‌نشین را مسلمانان تشکیل می‌دادند. عصرها، به‌ویژه در ماه رمضان، مردم روس معمولاً از شهرهای بومی دیدن می‌کردند، زیرا در این زمان بازار پر بود از مردم بومی و این برای روس‌ها جالب بود. در سال ۱۸۷۳ میلادی/ ۱۲۹۰ قمری بخش روسی شهر ۶۰۰ خانه و ۳۰۰ نفر جمعیت داشت (به غیر از پادگانی که شش هزار سرباز در آن بودند) ولی در سال ۱۸۸۱ میلادی/ ۱۲۹۸ قمری، فقط در ولایت سیردریا، نوزده محله روس‌نشین با ۱۳۰۰ نفر جمعیت وجود داشت. در سال ۱۸۹۶ میلادی/ ۱۳۱۴ قمری فقط در ناحیه خجند ولایت سمرقند شش محله روس‌نشین وجود داشت که در آن‌ها قریب هزار نفر زندگی می‌کردند. نفوذ غربی در هر جایی که جماعت جدید زندگی می‌کردند مشهود بود.^۸ به تدریج تئاترهای روسی در تاشکند افتتاح شد و نشست گروه‌های مختلف، کنسرت‌ها، سینماها، و تئاترها به شهر ظاهری اروپایی داده بود. بومیان به سینما می‌آمدند و معمولاً صف‌های طولانی از چهره‌های معمم جلوی تئاتر وجود داشت، با این حال، آن‌هایی که زبان روسی می‌دانستند روی صندلی‌ها می‌نشستند. شهرهای دیگر نیز تحولاتی این‌چنینی را، گرچه به میزان کم‌تر از تاشکند، از سر گذراندند.^۹

پایتخت امیر بخارا مجموعه روس‌نشین نداشت، اما به سبب اهمیت سیاسی و اقتصادی‌اش نمی‌توانست از تأثیر حضور روسیه در امان باشد؛ با احداث راه‌آهن ورود مسافران خارجی و گزارش‌گران روزنامه از غرب بیش‌تر شد و در اواخر ۱۸۹۰ میلادی/۱۳۰۷ قمری منظره مسافران در امتداد خط‌آهن، متشکل از مردان و زنان، بسیار متداول شده بود. در این زمان روس‌ها و دیگر اروپاییان برای نخستین‌بار می‌توانستند در خیابان‌های مهم پایتخت بدون محافظ رسمی حضور یابند (Becker, 2004: 153). احمد دانش درباره سکونت‌گاه‌های روسی بخارا می‌گوید:

در این عصر کاگان [بخارای نو] نام جایی است که به دلیل آوردن راه‌آهن و برخی کارخانه‌ها از روسیه به آن‌جا بسیار آباد شده و جمعیت کثیری از سپاه و تجار روسیه و فقرای آن‌ها در آن مجتمع گشتند و بت‌خانه (منظور کلیساست) و بازیگرخانه (تئاتر) در آن بنا نمودند و از آن‌جا راه‌آهنی به بخارا آوردند و بالکل بخارا تابع روس شد (دانش، بی‌تا: ۱۵۸).

در سال ۱۸۹۰ میلادی/۱۳۰۷ قمری جاده میان بخارای قدیم و جدید آسفالت شد و نمایندگی سیاسی در بخارای نو، از طریق تلفن، با محل اسکان وزیر اعظم در ارگ بخارای کهنه مرتبط شد. برای پایتخت از بخارای نو برق کشیدند، البته فقط ساختمان‌های محدودی از آن بهره‌مند شدند (Becker, 2004: 115). در سال‌های آخر عمر امیر عبدالاحد خان، از طرف حکومت تاشکند یک پلیس در دروازه بخارا تعیین شد. او یک اداره ضبطیه گشود که مستقیماً خانه بخاراییان را تفتیش و بعضی اشیای ممنوعه را ضبط می‌کرد (Аинии, 1981: 161).

در ادامه حکومت روسیه، به رغم تعهدش، به موازین دینی و اخلاقی مسلمانان هم تعرض کرد؛ در مناطق روس‌نشین فسادخانه‌ها و قمارخانه‌ها بنا کرد و روزبه‌روز آن‌ها را توسعه داد (گل‌مرازاده، ۱۳۸۶: ۲۸). در اواخر دهه ۱۸۹۰ میلادی/۱۳۰۷ قمری، تولید الکل در سمرقند توسعه پیدا کرد و این شهر، به واسطه دایر شدن میخانه‌ها، بدنام شده بود. روس‌ها داخل شهر بخارا، که زمانی مهد تمدن دینی و ملی بود، بیت‌الفساد دایر کرده بودند از راه‌های مختلف دختران مسلمان را به آن جلب می‌کردند؛^{۱۰} در حوالی ایستگاه راه‌آهن بخارا، قمارخانه و شراب‌خانه دایر کرده و فسق و فساد و فحشا و رذالت در دیار اسلام به اعلا رسانیده بودند (عینی، ۱۹۶۳: ۱۳/۱۱).^{۱۱} دکتری آلمانی که پانزده سال در تاشکند اقامت داشت، ضمن آن‌که رایج بودن شرب‌خمر در ترکستان را به گرمی و خشکی هوا نسبت می‌دهد، می‌نویسد که میکده‌ها در سراسر خیابان تاشکند صف کشیده

بودند و طی سال نخست اشغال توسط روسیه همه جماعات روسی در ایام تعطیل مست بودند. کنستنکو روسی می گوید:

بسیار باشکوه و اسباب تسلی قلب است وقتی مسلمانی را سوار درشکه یا کالسکه می بینیم که در کمال تشخص به مجالس رقص و مهمانی آمد و شد می کند، در مجلس شراب می خورد، و لباس ابریشمی خالص برای خود می دوزد (کنستنکو، ۱۳۸۳: ۲۹۶).

این عبارات نشان دهنده احساسات درونی روس ها از رواج این فرهنگ در فرارود است. در شماره ای از روزنامه بخارای شریف آمده است که اهالی محلی چند سال است که درباره منع فروش شراب و آبجو در مناطق مسلمان نشین در تلاشند زیرا این اواخر مسلمانان شروع به مستی کرده اند. در عریضه ای که فرماندار محل فرغانه، بعد از سیاحت خود در سال ۱۹۱۱ میلادی/۱۳۲۹ قمری، به حکومت پیشنهاد کرده بود آمده است که اهالی بعضی مناطق از وی خواسته اند که دکاکین مشروبات برداشته شوند و فرماندار از طرف خود پاسخ داده است که او حق برداشتن آن ها را ندارد؛ زیرا این امر را باید به طریق قانونی اجرا شود. در همین شماره آمده است که گویا اهالی، که از طرف حکومت اقدامی مشاهده نکرده اند، خودشان شراب خانه ها را تعطیل و به جای دیگری منتقل کرده اند (بخارای شریف، ش ۱۴: ۳).

در اوایل قرن بیستم جمعیت روس ها در حال افزایش بود. این افراد، همان طور که ذکر شد، اغلب از کارگران راه آهن بودند و در سمرقند روزنامه سوسیالیست سمرقند را داشتند. این روزنامه از سال ۱۹۰۶ میلادی/۱۳۲۴ قمری منتشر می شد و به همراه دیگر روزنامه های روسی تصویر زنده ای از جماعتی روسی در سمرقند ایجاد می کرد که در پی ایجاد تمدن اروپایی در قلمروهای کوچک خود بودند (Morrison, 2008: 26-28). بین مسلمانان این گونه تبلیغ می شد که اگر مسلمان به دین مسیحی درآید آنگاه با شهروند روس برابر می شود و متأسفانه از این تبلیغات قصدی جز مسیحی کردن مردم محلی نداشتند (گلمراده، ۱۳۸۶: ۲۷)؛ در شهرهایی که تعداد کثیری از روس ها زندگی می کردند افراد محلی تحت تأثیر مهاجران قرار گرفتند و حتی برخی همسران مقامات با مردم و بانوان محلی ارتباط نزدیکی داشتند (Pahlen, 2003: 119). در سال ۱۸۸۴ میلادی/۱۳۰۱ قمری فردی به نام شکاپسکی (O. Shkapsky) این ایده را مطرح کرد که روسیه فقط از طریق زنان می تواند فرارود را متمدن و غیر اسلامی کند و معتقد بود از طریق بانوان، و نفوذی که آنان در خانه دارند، می توان این کار را انجام داد. شوله، دیپلمات امریکایی، می گوید:

در تاشکند و دیگر مناطق روسی تعداد زیادی از زنان هستند که بسیار آزادند و این زندگی را ترجیح می‌دهند. آن‌ها حتی برای طلاق گرفتن وانمود می‌کنند که مریض هستند و برای بررسی و معاینه به بیمارستان روسی می‌روند. این کار مورد نفرت مردان آن‌هاست و سبب می‌شود جدایی آسان و ممکن شود. این زنان همواره بدون پوشش (یعنی روبند) هستند و بسیار پیش می‌آید که در خیابان قدم می‌زنند یا به مناطق تفریحی روس‌ها می‌روند. این مسئله در حالی بود که در جامعه فرارود زنانی که روبند نداشتند، اعم از بومیان مسلمان و تاتارها و یهودیان، انگ بدی می‌خوردند (Schuyler, 1966: 62).

در نهایت شکاپسکی، پس از ده سال تبلیغ در باب این موضوع و به رغم ایجاد تأثیرات این‌چنینی، ضمن اظهار تأسف اعلام کرد که در راستای نیل به این هدف پیشرفتی صورت نگرفته است (Morrison, 2008: 58).

در ادامه نفوذ در فرهنگ بومی و تأثیر بر آن، برنامه روس‌ها این بود که با تولیدات فرهنگی، ضمن نبرد علیه اسلام، به تقویت تمدن روسی بپردازند. نخستین چاپ‌خانه در فرارود در سال ۱۸۶۸ میلادی/ ۱۲۸۵ قمری در تاشکند ایجاد شد. با این حال، نظام اداری تزاری مایل نبود که این رسانه نزد رعایای جدید توسعه یابد. روس‌ها مجموعه‌ای کتابچه و بروشور چاپ کردند که حاوی اطلاعات مهمی مثلاً درباره تاریخ روسیه، خاندان رومانوف، و آثار ترجمه‌شده پوشکین و تولستوی بود (خالد، ۱۳۷۸: ۲). فرماندار به این مسئله توجه داشت که تاشکند نیز، مثل دیگر مراکز اداری امپراتوری، باید روزنامه داشته باشد؛ به همین علت روزنامه/خبر ترکستان (*Turkestankia Vedomosti*) را در سال ۱۸۷۰ میلادی/ ۱۲۸۶ قمری منتشر کرد. این روزنامه تا پایان حیات روس‌ها منتشر شد و رواج بسیاری در میان فرارودیایان داشت (معمدنژاد، ۱۳۹۰: ۲۹-۳۰). به‌مرور روشن‌فکران منطقه زبان روسی را فرا گرفتند و به ترجمه ادبیات روسیه پرداختند (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۷۰: ۷۱) و در واکنش به روزنامه‌ها و مدارس روسی، که اهداف استعماری را دنبال می‌کرد، به تأسیس مدارس اصول جدید (هم‌چون مدرسه شکوری) و روزنامه محلی (هم‌چون خورشید) مبادرت ورزیدند. تأسیس مدارس جدید اسلامی تلاشی بود برای رقابت با مدارس روسی در رواج علوم جدید و ایجاد روزنامه‌های محلی، در کنار وارد شدن روزنامه‌های دیگر کشورها، از جمله ترکیه، ایران، تاتارستان، روسیه، مصر و هند، اقدامی بود با هدف رشد آگاهی توده‌های اجتماع. این اقدامات در شکستن یخ‌پاره‌ها و ذهن منجمد مردم این دیار تأثیر بسیاری نهاد و نسلی از روشن‌فکران پرورش داد که سعی در تولید گفتمان جدیدی برای رهایی جامعه داشتند.

۵. نتیجه‌گیری

چنان‌که گذشت، پژوهش «دگرگونی اجتماعی جامعه فرارود تحت سیاست روسی‌سازی» با هدف دریافت پاسخی مناسب به سؤال چگونگی ایجاد تغییر در دوران سلطه روس‌ها، با طرح فرضیه‌ای، اجرای سیاست روسی‌سازی را در راستای نزدیک کردن جامعه فرارود به فرهنگ و اجتماع روس‌ها دانسته است که در نتیجه آن، با تبدیل شدن روس‌ها به شهروندان و حاکمان جامعه اسلامی، شکل جدیدی از اجتماع استعمارزده ایجاد شده است.

از همان زمانی که پرچم روسیه در بالای دژ سمرقند به اهتزاز درآمد، شهرها و سرزمین‌هایی که اروپاییان از آن چیزی نمی‌دانستند دروازه‌هایش را به روی جهانیان گشود. در ادامه، جنگ‌های بین دولت‌های مستقل و نیمه‌مستقل، به‌ویژه بین بخارا و خوقند که باعث خانه‌ویرانی و بیچارگی تمام منطقه می‌شد، پایان یافت و امکان آشنایی با مدنیت غیر فراهم شد. در کنار این مسائل باید توجه داشت که کار فرمان‌روایی این سرزمین به دست مسیحیان افتاد و کلیساها و باشگاه‌ها در تاشکند، خجند، و سمرقند دایر شد؛ زنگ‌های کلیساهای یونانی با آوای مؤذنان در هم آمیخت و نوای کلیساها بیش‌تر از غرش توپ‌ها در گوش مؤمنان اثر گذاشت. مأموران روس با هدف رخنه زدن به سنت و عرف و عادات و فرهنگ مردم محلی از تمام وسایل و امکانات استفاده بردند. در ابتدا، قدرت نظامی حکومت تزاری مردم فرارود را تحت تأثیر قرار داد و منجر به پذیرش قدرت روسیه در جریان اشغال شد، اما این حس احترام به‌زودی از بین رفت، زیرا حکومت تزاری گستاخانه به رسوم محلی و عادات مردم بی‌توجهی کرد و از طریق گسترش افسارگسیخته سکنة اروپایی، و پس از آن از طریق سیاست طراحی‌شده استعماری امپراتوری، اساس زندگی بومی را در معرض خطر قرار داد. در نگاه بومیان دوره استعمار سخت‌ترین دوره تاریخ این سرزمین بود. عامه خلق از یک طرف زیر شکنجه سرمایه‌داران، نوکران حکومت تزاری، سوداگران، و مالکان روس قرار داشتند و از طرف دیگر از ظلم و تعدی استثمارگران محلی رنج می‌بردند. اگر این صنف مظلوم پیش از این خدمت‌کار یک خواجه بود اکنون باید خدمت دو خواجه را انجام می‌داد؛ در عین حال هزینه جنگ‌های امپراتوری نیز با او بود. بدین ترتیب استعمارگران روس با تغییر ترکیب قومی و نفوذ در تشکیلات دینی و قوانین مدنی، و ایجاد شهرهای روسی، شکل جدیدی از اجتماع استعمارزده را ایجاد کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این نام را به زمین‌داران و افراد متنفذ فرارود می‌دادند که وجهی احترام‌آمیز نیز داشت.
۲. برای مطالعهٔ بیش‌تر ← Хотамов, 2000: 8.
۳. خان‌نشین خوقند در جغرافیای سیاسی جدید، به همراه بخش‌هایی از امارت بخارا، ضمیمهٔ فرمانداری کل ترکستان گردید که توسط روس‌ها اداره می‌شد. امارت بخارا و خان‌نشین خیوه نیز خراج‌گزار اعلام شدند.
۴. در حدود و تعزیرات شرعی نیز تغییراتی اعمال کردند، چنان‌که حکم اعدام، قطع عضو، و شلاق را نمی‌توانستند اجرا کنند. جزیه‌ای که از ادیان دیگر گرفته می‌شد نیز منسوخ شد (اسکرین، ۱۳۸۹: ۲۰۴). از جمله احکام باطل‌شده حکم زندانی برای زنانی بود که لباس‌های روسی می‌پوشیدند یا بدون پوشش (منظور احتمالاً روبند است) در خیابان‌ها حاضر می‌شدند (Crews, 2009: 268).
۵. صدرالدین عینی می‌گوید حکومت مستبد روس ما را از حقوق سیاسی، اقتصادی، ملی، و از تمام حقوق طبیعی محروم کرد. حقوق عسکری، که از حقوق شرافت‌مندانهٔ رعیت است، هم به روی ما بسته شد (عینی، ۱۳۶۲: ۸۰۴؛ عینی، ۱۹۸۱: ۷۵-۸۰).
۶. مردمان محلی به تدریج از امتیازهایشان محروم می‌شدند. کار به جایی رسیده بود که روستاییان برای چرانیدن مالشان در چراگاه نیز باید پول می‌دادند (Geiss, 2005: 209).
۷. شوله، دیپلمات امریکایی، در سال ۱۸۷۳ میلادی/ ۱۲۹۰ قمری، یعنی هفت سال پس از انتصاب کاوفمن، وقتی این شهر را دید می‌گوید فکر کردم شهر کوچکی در نیویورک مرکزی است (Schuyler, 1966: 95).
۸. در سال ۱۹۱۰ میلادی/ ۱۳۲۸ قمری شمار چنین محله‌هایی در مناطق اشغالی به ۱۲۴ عدد رسید که در آن‌ها ۷۰ هزار نفر زندگی می‌کردند (Хотамов, 2000: 45).
۹. بعد از تاشکند دومین شهر از نظر فراوانی تعداد جمعیت روسی سمرقند بود. در سال ۱۹۰۸ میلادی/ ۱۳۲۶ قمری از مجموع ۸۰۷۰۶ نفر جمعیت آن ۱۱۶۵۴ نفر روسی بودند (Pierce, 1960: 104).
۱۰. عبدالرئوف فطرت در مناظره می‌گوید که روس‌ها در سمرقند بیت‌الفساد بنا کرده بودند و دختران و زنان اشراف اگر می‌خواستند می‌توانستند به آن‌جا روند و کسی نمی‌توانست آن‌ها را منع کند زیرا اگر مسئلهٔ شرعی مطابق قانون روس نباشد، علما امکان اجرای آن را نداشتند (Фитрат, 1992: 24).
۱۱. عبدالعظیم سامی در باب حضور مسیحیان روسی می‌نویسد:
در زمان جلوس امیر عبدالاحد روزبه‌روز مادهٔ تسلط دولت روسیه در تزايد و رواج و ترقی است؛ آن‌ها در وضع قانون ظلمیه جسور شده‌اند ... افهام باطلهٔ خود را بین مردم این دیار

مشهور ساخته و در استحکام بنیان تسلط کوشیدند. ابتدای حدوث تلگراف، راه آهن، ارايه بخار، کثرت ورود اقوام مباین ملت ظهور شعار ملل باطله در این دیار شریف مقارن جلوس این پادشاه صورت پذیرفت (سامی، ۱۹۶۲: ۱۱۲).

منابع

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الله (۱۳۷۰). *ملیت های آسیای میانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- اسکرین، فرانسیس هنری (۱۳۸۹). *تاریخ ماوراءالنهر در قرون جدید*، ترجمه میرزا احمد خان سرتیپ، به کوشش احمد شعبانی و صمد اسماعیل زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اشپولر، برتولد [و دیگران] (۱۳۷۶). *آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی*، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- بخارای شریف (۱۳۳۰ ق). ش ۱۴، ۲۱ ربیع الآخر.
- بنگسین، الکساندر و مری براکس آپ (۱۳۷۰). *مسلمانان شوروی، گذشته، حال، آینده*، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پاکچی، احمد (۱۳۹۲). *جریان های تصوف در آسیای مرکزی*، تهران: الهدی.
- خالد، ادیب (۱۳۷۸). «چاپخانه داران مسلمان در آسیای مرکزی دوره تزاری»، ترجمه محسن جعفری مذهب، *فصل نامه آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره سوم، س ۸، ش ۲۵.
- دانش، احمد مخدوم (بی تا). *تاریخ امیران منغیته*، کاتب میرزا قابل غجدوانی، نسخه خطی به شماره ۵۷۲، دوشنبه: آکادمی علوم.
- ریو کین، مایکل (۱۳۶۶). *حکومت مسکو و مسئله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی*، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سامی، عبدالعظیم (۱۹۶۲). *تاریخ سلاطین منغیته*، چاپ و ترجمه ل. م. پیفانوا، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- عبدالله زاده، شیرزاد (۱۳۸۷). «روشن فکری و تلاش برای اصلاح شعور دینی در آسیای میانه»، *رودکی*، س ۹، ش ۱۹.
- عینی، صدرالدین (۱۳۶۲). *یادداشت ها، دوره کامل پنج جلدی*، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه.
- عینی، صدرالدین (۱۳۸۱). *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، با مقدمه کمال الدین صدرالدین زاده عینی، تهران: سروش.
- عینی، صدرالدین (۱۹۶۲). *کلیات*، دوشنبه: دولتی تاجیکستان.
- عینی، صدرالدین (۱۹۶۳). *کلیات*، دوشنبه: دولتی تاجیکستان.
- غفوروف، بابا جان (۱۹۹۷). *تاجیکان*، دوشنبه: عرفان.
- فطرت، عبدالرئوف (۱۳۹۰). *بیانات سیاح هندی*، تهران: شهریاران.

کنستنتکو (۱۳۸۳). شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن، ترجمه مادرئوس داودخائف، به اهتمام محمدحسن خان صنیع‌الدوله و غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

کنساریف، ت. (۱۳۸۰). قرقیزها و خانات خوقند، ترجمه علیرضا خداقلی‌پور، تهران: وزارت امور خارجه.

گل‌مراذاده، پیوند (۱۳۸۶). «مطبوعات تاجیک در سمرقند»، رودکی، س ۸، ش ۱۵.

معتدناژاد، کاظم (۱۳۹۰). مطبوعات در آسیای مرکزی، تحولات روزنامه‌نگاری در دوره تجدیدخواهی، انتشارک‌گرایی و استقلال‌جویی، تهران: علم.

میرزا سراج حکیم (۱۳۶۹). تحف اهل بخارا، با مقدمه محمد اسدیان، تهران: بوعلی.

وامبری، آرمینیوس (۱۳۸۰). تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگار تا کنون، ترجمه سیدمحمد روحانی، تهران: سروش.

هنری موزر (۱۳۵۶). سفرنامه ترکستان و ایران، گذری در آسیای میانه، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلین، تهران: سحر.

- Allworth, Edward (1967). *Central Asia, A Century Of Russian Rule*, New York: Columbia University.
- Becker, Seymour (2004). *Russians protectorates in Central Asia, Bukhara and Khiva 1865-1924*, London and New York: Routledge Curzon.
- Crews, Robert D. (2009). *For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia*, Cambridge: Harvard University.
- Geiss, Paul Georg (2005). *Pre-Tsarist And Tsarist Central Asia, Communal Commitment And Political Order in Change*, London and New York: Routledge Curzon.
- Kaushik, Devendra (1970). *Central Asia In Modern Times, A history from early 19th century*, N. Khalfin (ed.), Moscow: Progress.
- Khalid, Adeeb (2003). *The Politics Of Muslim Cultural Reform, Jadidism In Central Asia*, Oakland: University Of California.
- Mckenzie, David (1967). 'Kaufman Of Turkestan, An Assessment Of His Administration 1867-1881', *Slavic Review*, Vol. 26, No. 2.
- Morrison, A. S. (2008). *Russion Rule in Samarkand 1868-1910, A comparison with British India*, Oxford: Oxford University.
- Pahlen, Count k. k. (2003). *Mission to Turkestan*, Richard Pierce (ed.), Translated by N. J. Couriss, London: Boston.
- Pierce, Richard (1960). *Russian Central Asia 1867-1917, A Study In Colonial Rule*, Oakland: University Of California.
- Schuyler, Eugene (1966). *Turkestan, Notes of journey in Russian Turkestan, Kokand, Bukhara and Khiva*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Аинии, С. (1981). Таърихи амирофитияи ӯхоро, ӯе кушиши К Аинии, Душанӯи, Эρφон.
- Кушматов, Аъдували (1990). *Вакф*, дошанӯе: ирфан.

- Рачъов, Зариф (1959). *Аз таърихи Афкори Чамъияти-сиёсии халки тоҷик дар нимаи дуӯми асри XIX ва аввали асри XX*, спалинобод: нашриёт давлатии Тоҷикистон.
- Фитрат, Абдурауфи (1992). Мунозара, Душанбе: [Би но].
- Фитрати, Абдурауф (2011). *Рахбари начот*, Душанбе: Донишгоҳи Довлатии Миллии Тоҷикистон.
- Хотамов, Намоз (2000). *Таърихи халки тоҷик, аз солҳи 60-уми асри XIX то соли 1924*, дошанбе: нашриёт ЭР-граф.